

از شب قوزی و کار با آنتونی کوبین تا زیر درختان زیتون .. در

گفتگوی شهروند با محمد علی کشاورز بازیگر نامدار تئاتر و سینما

تئاتر برایم مقدس است و از اینکه ندیده نشوم ترسی ندارم...

در یکی از روزهای گرم اواخر تیرماه به همت و همراهی یکی از دوستان خوبم به منزل محمد علی کشاورز بازیگر پیشکسوت و توانای تئاتر و سینمای ایران رفتم. ابتدا آقای کشاورز رغبتی به گفتگوی رسمی نشان نداد اما وقتی از موج نوی سینما و پیشرو این موج زنده یاد فرخ غفاری صحبت کردم و اینکه کشاورز اولین کار سینمایی اش را با این کارگردان ارزشمند سینمای ایران آغاز کرد، سکوتی کرد و با شوق پذیرفت که در اینبار حرف هایی بزند که رفته رفته به یک گفتگوی گرم و متنوع تغییر یافت و در انتها از ایشان اجازه گرفتم تا ما حاصل این گفتگوی خودمانی را مرتب نموده و در شهروند به چاپ برسانم.

محمد علی کشاورز 26 فروردین 1309 در اصفهان به دنیا آمد. فارغ التحصیل هنرستان هنرپیشگی تهران و دانشکده هنر های دراماتیک می باشد. فعالیت هنری اش را از سال 1339 با ویولن ساز آغاز کرد و پس از آن در نمایشنامه های آنتیگون، آندورا، ادیپوس شهریار، دایی وانیا، عاشق مترسک و بسیاری دیگر بازی کرد. در سال 1347 کارگردانی هنری قسمتهایی از سریال خانه قمر خانم را به عهده گرفت. تا به امروز در سریالهایی بیشماری مانند: دایی جان ناپلئون، هزار داستان، سرداران، سلطان و شبان نقش آفرینی کرده است. او پس از اولین حضورش در فیلم سینمایی شب قوزی تا به امروز در بسیاری از فیلمهای مطرح سینما نقش داشته که در این میان می توان به آثاری چون: رگبار، خشت و آینه، کمال الملک، کفشهای میرزا نوروز، مادر، دلشدگان، ناصرالدین شاه آکتر سینما و زیر درختان زیتون اشاره کرد.

عارف محمدی

شهروند: بر خلاف بسیاری که موج نوی سینما را با قیصر و گاو همراه می دانند معتقدم رگه های موج نو ابتدا با جنوب شهر و شب قوزی ساخته های فرخ غفاری و بعد هم خشت و آینه ابراهیم گلستان رقم خورد. جالب اینکه شما در دو تا از این فیلمها نقش داشتید و بویژه اینکه فعالیت سینمایی خودتان را نیز با شب قوزی آغاز کردید. از تجربه کار با زنده یاد فرخ غفاری و شب قوزی برایمان بگویید.

محمد علی کشاورز: اولین برخورد من با فرخ غفاری در دانشکده هنرهای دراماتیک بود. ما یک نمایشنامه با حمید سمندریان کار کرده بودیم و فرخ برای دیدن نمایش آمده بود. یک فیلم هم ساخته بود به نام جنوب شهر که در زمان وزارت کشور آقای باتمانقلیچ فقط یک شب پخش شد و بعد از آن برای همیشه توقیف شد و دیگر هیچ اثری از آن به جا نماند. غفاری زمانیکه از فرانسه به ایران آمد جزو اولین کسانی بود که دارای تحصیلات در زمینه تئاتر و سینما بود. اولین حرکت او راه اندازی یک سینما تک در تهران بود که جوان هایی مثل بهرام بیضایی و هژیر داریوش نیز در این مرکز فعالیت داشتند. در این مرکز فیلم نمایش می دادند و بحث هایی راره می انداختند. آشنایی من بیشتر از همانجا شروع شد. تا اینکه یک روز آمد و گفت می خواهم فیلمی بسازم به نام شب قوزی و از من خواست که در این فیلم بازی کنم. ما اهالی تئاتر حق نداشتیم در سینمای آنروز بازی کنیم و اصلا خودمان هم مایل نبودیم، چرا که به فیلمها و سوژه هایی که در آنزمان ساخته می شد اعتقاد نداشتیم و به اصطلاح فیلمفارسی های آن دوره را نمی توانستیم با تئاتر مقایسه کنیم. از آنجا که برای فرخ خیلی احترام قائل بودم و برای فرهنگ و هنر ایران خیلی زحمت می کشید و جنوب شهر او را هم همان شب اول دیده بودم دعوت او را پذیرفتم. چندین جلسه با هم به بحث و گفتگو نشستیم و من از او خیلی چیزها یاد گرفتم.

شهروند: به عنوان یک فیلمساز فرخ غفاری دارای چه ویژگی هایی بود؟

م.ک: از خصوصیات بارز فرخ این بود که لوکیشنها را خوب می شناخت. با ریتم آشنا بود و به طور کلی می دانست که کجا باید فیلمبرداری کند. با هم در مورد اینها صحبت می کردیم و او خیلی ما را راهنمایی می کرد.

البته خودش هم بازیگری می‌دانست و خیلی با احساس و زیر پوستی بازی می‌کرد. در شب قوزی هم نقش شاگرد مرا بازی می‌کرد. دو تا نمایشنامه در انجمن ایران و فرانسه بازی کرد که کارش هم خوب گرفت و بعد از آن هم معاون تلویزیون شد و دیگر فیلم کار نکرد. تا اینکه پرویز کیمیای فیلمی ساخت به نام اوکی مستر که غفاری در آن نقش ویلیام داریسی را بازی کرد که البته اکران هم نشد. فرخ علاوه بر اینکه فیلمساز خوبی بود آدم پر باری بود و بخصوص راجع به ادبیات و مردم ایران خیلی مطالعه داشت. شب قوزی در باره یک مسئله جدی اجتماعی ایران بود و ساختار متفاوتی داشت و از رقص و آواز و عشقهای احمقانه در آن خبری نبود و به همین خاطر با استقبال عمومی مواجه نشد. فرخ فیلم بد هم داشت. فیلمی به نام عروس کدومه که فیلمنامه اش را احمد شاملو نوشته بود و به نوعی قصد داشت شکست تجاری جنوب شهر را جبران کند. یکی از ویژگیهای فرخ این بود که از بازیگران تئاتر در سینما استفاده کرد و این کار روی فیلمسازی مثل گلستان هم اثر گذاشت و در خشت و آینه از چند بازیگر تئاتر استفاده کرد. یک خصوصیت دیگر فرخ این بود که اصلا گرد سیاست نمی‌گشت بلکه فقط روی فرهنگ و هنر این سرزمین کار می‌کرد. حتی در تیتراژ فیلم شب قوزی از رقص شکم استفاده کرد که خیلی ایرانی بود چرا که آن زمان زنها در مجالسی که داشتند روی شکمهایشان تصاویری می‌کشیدند و این تصاویر با رقص شکم شروع به حرکت می‌کرد.

شهروند: در واقع یک فیلم غیر متعارف بود؟

م.ک: بله. دقیقا. یک کار فوق العاده هنری بود و مسائل فلسفی قابل توجهی در آن مطرح شده بود. اگرچه فیلم فروش نکرد اما به فستیوالهای خارجی زیادی رفت و مورد توجه قرار گرفت و حتی به من گفت که در لندن خیلی از فیلم استقبال شده و مورد توجه منتقدان واقع شده بود.

شهروند: در جایی خواندم که فرخ غفاری نوه کامالملک بوده آیا صحت دارد؟

م.ک: نخیر. ایشان از فامیلهای کمال الملک بود اما نوه اش نبود. فرخ پسر معاون الدوله غفاری بود که در دستگاه حکومت قاجار کار می‌کرد. در ضمن یک کلکسیون نقاشی از قهوه خانه های سنتی داشت که وقتی هم ایران را ترک کرد از پسر برادرش خواست که این کلکسیون را به دانشگاه تهران تقدیم کند. خیلی ایرانی بود و به فرهنگ ایران خیلی اعتقاد داشت. کلا ایران دوست بود. روی مولانا تحقیق می‌کرد و در باره شاهنامه شناخت داشت. حتی در مورد جنبه های دراماتیک شاهنامه کار کرده بود و قرار بود چاپ شود. در خارج از کشور هم در زمینه فرهنگ و هنر ایران کار می‌کرد و حتی یک تحقیقی هم روی ریشه های تئاتر در ایران قدیم داشت. به هر حال از اینکه کار سینما را با غفاری و شب قوزی شروع کرده بودم خوشحال بودم و به نظرم تشخیص درست بود. متاسفانه این اواخر زندگی خوبی نداشت و بینایی چشمهایش را هم از دست داده بود.

شهروند: در واقع اولین حضور شما جلوی دوربین در شب قوزی بود؟

م.ک: بله و بعد از آن درخشت و آینه کار ابراهیم گلستان و بعد هم در رگبار که به نظرم بهترین کار بیضایی بود کار کردم. بعد هم با ناصر تقوایی در صادق کرده همکاری داشتم و تا وقوع انقلاب همین چند کار را داشتم و بیشتر در زمینه تئاتر فعالیت می‌کردم.

شهروند: پس از انقلاب و با تحولاتی که در بسیاری جنبه ها بوجود آمد شما فعالیتهای خود را چطور ادامه دادید؟

م.ک: بعد از انقلاب چون باز نشسته شده بودم و کار تئاتر نمی‌کردم فعالتهای سینمایی و تلویزیونی را آغاز کردم. بیشتر با زنده یاد علی حاتمی کارهایی در زمینه فیلم و سریال انجام دادم و به جز فیلم حاجی واشنگتن در تمام فیلمهای او بازی کردم. حاتمی نیز از فیلمسازانی بود که در سینمای ایران خیلی تاثیر گذاشت.

شهروند: من شخصا علی حاتمی و حتی تقوایی را جزو موج سوم سینمای ایران می‌دانم. یعنی فیلمسازی که پلی زدند بین سینمای روشنفکری و عامه پسند. برای نمونه می‌خواهم به فیلم صادق کرده اشاره کنم که موضوع آن شبیه اکثر موضوعات فیلمهای رایج سینمای آن دوره بود مثل خود قیصر اما از لحاظ ساختار تفاوت این فیلم با دیگر فیلمهای دارای مضامینی شبیه به آن بسیار بارز بود. چطور شد در صادق کرده بازی کردید؟

م.ک: تقوایی جوان خوش ذوق و داستان نویس بسیار خوبی بود. اولین فیلم حرفه ایش به نام آرامش در حضور دیگران هم کار متفاوتی بود. در کنار اینها باید از مستند های فوق العاده اش نام برد که جایگاه ویژه ای در سینمای ایران دارد. به هر حال با بررسی این ویژگیها با او شروع به همکاری کردم و او را فیلمساز جوان و با استعدادی می دانستم.

شهروند: با توجه به اینکه تئاتر همواره یک هنر مهجور بوده و بازیگران تئاتر در ایران کمتر شناخته شده و به اصطلاح دیده می شوند آیا آنزمان از اینکه دیده نشوید ترس نداشتید؟ آیا وسوسه نمی شدید که تئاتر را رها کنید و روی سینما و تلویزیون متمرکز شوید تا بیشتر و سریعتر مطرح شوید؟

م.ک: نه. من این ترس را نداشتم. آآن هم ندارم. چون تئاتر برای ما مقدس بود و هست. من اعتقاد دارم هنر والا تئاتر است. پایه و اساس سینما و تلویزیون است. اگر تئاتر ما پیشرفت کند سینما و تلویزیون هم به درستی پیشرفت می کنند. شما کشور های مهمی مثل آلمان، انگلستان، ایتالیا، فرانسه یا اسپانیا که دارای سینمای پیشرفته ای هستند را که مشاهده کنید پی می برید که پایه و اساس تئاتر شان محکم بوده است. تئاتر را می شناختند و نویسندگان های خوبی داشتند. به همین خاطر من نگران این نبودم که دیده نشوم چون تئاتر برایم با ارزش بود.

شهروند: از معدود هنرپیشگانی هستید که در سینما و به خصوص سریالهای تلویزیونی نقشهای ماندگاری به جا گذاشتید. یک نمونه آن نقش شعبان بی مخ در سریال ارزشمند هزارستان کار علی حاتمی. چه عواملی در این ماندگاری نقش داشتند؟

شهروند: یک مقدار به تفکر و دیدگاه خودم بر می گردد. ببینید متأسفانه بیشتر هنرپیشه های امروز فقط می خواهند چهره اشان مطرح شود و بعضاً نمی گویند که مثلاً من فلان نقش را نمی توانم بازی کنم. هر هنرپیشه ای نمی تواند هر فیلمی را بازی کند. به خصوص هنرپیشه بیسواد. کسی که مطالعه نکند و نداند که در دنیا چه اتفاقی می افتد. اینها عموماً فیلم نمی ببینند و اگر هم می ببینند فیلمهای خوبی نیست. برای مثال از خلیلیها که می پرسم فیلمهای پدر و آلمادوار را دیدید عموماً می گویند ندیدند و حتی او را نمی شناسند. خوب برای بازیگر امروز تأسف آور است که فیلمساز بزرگی مثل او را نشناسد و آثار او که از دل جامعه اسپانیا بیرون می آید را نبیندند نداند که این فیلمساز بزرگ چطور مسائل و مشکلات جامعه خودش را اینقدر زیبا به تصویر می کشد. جالب اینکه بازیگر هایش هم غالباً بد ترکیب هستند. منتها تفاوت در اینست که در ایران فقط می خواهند چهره زیبا با چشمهای سبز و آبی بیاورند!!! اینها عموماً بلد نیستند حرف بزنند. فن بیان را نمی دانند و نمی دانند چطور نفس بکشند و چطور از زبان و دهانشان استفاده کنند. خوب مسلماً در این شرایط باید ارزش بازیگر آن توانایی مثل پرویز پرستویی که کارش را خیلی خوب بلد است را دانست. البته در چند سال اخیر نتوانستم فیلمهای زیادی ببینم اما چندی پیش فیلم چهار شنبه سوری را دیدم و از بازی خانم تهرانی خیلی خوشم آمد. از آن بازیگر هاست که اگر با کارگردان خوب کار کند استعداد هایش را به خوبی نشان خواهد داد.

شهروند: شما در یک محصول مشترک ایران و آمریکا بنام کاروانها در کنار آنتونی کوپین بازی کردید. فکر می کنم برای خوانندگان جالب باشد تا از تجربه های شما در این فیلم بدانند.

م.ک: تجربه خوب و متفاوتی بود. اولین نکته جالب این بود که در این محصول مشترک هرکس وظیفه خودش را انجام می داد و هیچ کس در کار دیگری دخالت نمی کرد. مامور فوکوس کردن فقط کار خودش را انجام می داد. صدابردار و نورپرداز هم همینطور. اینها امکان نداشت کار دیگری را انجام دهند. به کارشان هم مسلط بودند. اتفاق جالبی که افتاد این بود که در یک صحنه من و آنتونی کوپین با هم بازی داشتیم. صحنه هم خارجی بود. داشتیم کار می کردیم که یکدفعه مدیر فیلمبرداری که فیلمبردار فیلم (high noon) فرد زینه مان هم بود کات داد. دو دقیقه بعد گفت حالا شروع کنید. ما شروع کردیم. بعد که تمام شد پرسیدیم که چرا کات دادی؟ پاسخی داد که متحیر ماندم. گفت: " هیچ توجه کردید که هنگام کار یک نسیم ملایم آمد. این نسیم نور را تغییر داد. خوب از اینجا تصور کنید که چقدر در کارشان تسلط و تمرکز دارند.

خود آنتونی کوپین موقعی که کار نداشت مرتب کتاب می خواند و نقاشی می کرد و من خیلی از او آموختم. با کریستوفر لی که نقشهای خون آشام را بازی می کرد، می نشستند و بحثهای عجیب و غریب می کردند. چقدر کریستوفر لی درام را خوب می شناخت و با درام نویسها آشنایی داشت.

شهروند: در آخر اگر ممکنست از زیر درختان زیتون و کار با کیارستمی بگوئید؟

کیارستمی با هنرپیشه های حرفه ای در سینمای پس از انقلاب کار نمی کرد و فقط در همین زیر درختان زیتون بود که از من دعوت کرد تا بازی کنم. در این فیلم هم تجربه های ارزشمندی کسب کردم. کیارستمی فیلمساز با هوشی است و می داند که چطور کار کند. او قبل از اینکه بخواهد یک سناریو بنویسد این سو و آن سوی ایران را می گردد تا یک لوکیشن جذاب پیدا کند. بعد بر اساس آن یک سناریو می نویسد. یعنی لوکیشن برایش با اهمیت است.

شهروند: البته این از پس زمینه ایشان در عکاسی و نقاشی ناشی می شود.

م.ک: دقیقا. و چقدر هم با استادی از اینها استفاده می کند. هر جا که میرفتیم با یک دوربین عکاسی از مکانهایی عکس می گرفت که از چشم خیلیها مخفی بود. یادم است که برای این فیلم از من و کیارستمی دوت کردند تا به توکیو برویم. دستیار کوروساوا هم آنجا بود. فیلم در جشنواره به نمایش در آمد و خیلی مورد توجه قرار گرفت. مدیران فستیوالهای ریمینی و ونیز که آنجا بودند گله کردند که چرا فیلم را برای آنها نفرستادیم. چون برایشان فیلم خیلی اهمیت داشت. به طور خلاصه بگویم که کیارستمی نه فیلم فلسفی می سازد و نه سیاسی. نه چپ است و نه راست. فقط با احساس و غریزه کار می کند.